

بررسی اهمیت حق الناس در آیات قرآن کریم

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۲۵

مجتبی علی اکبریان؛ سطح سه حوزه و کارشناس ارشد علوم حدیث

چکیده

مراعات حقوق مردم در جامعه در ابعاد مختلف و احترام به جان و مال و آبروی آنان از شاخص‌های اساسی یک جامعه اسلامی است چراکه اسلام به عنوان دینی کامل، برای ایجاد جامعه‌ای اخلاقی و همراه با امنیت و آسایش برای همگان، توجه فراوانی به حقوق افراد و لزوم رعایت آن نموده است. تأملی در آیات قرآن کریم - به عنوان منبع اصلی دین اسلام - به خوبی نشان دهنده این موضوع است. آیاتی با موضوعات تشریح حق قصاص، نهی از اکل مال به باطل، نهی از کم‌فروشی، نهی از خوردن مال یتیم، نهی از غیبت، تجسس، تمسخر و مانند آن در جهت مراعات حقوق مردم و نیز نهادینه کردن اخلاق در روابط اجتماعی بین آنهاست. این نوشته به بررسی آیاتی چند از قرآن کریم در موضوع حق الناس با هدف ایجاد تنبّه و توجه نسبت به اهمیت این حقوق در اسلام و در نتیجه تلاش برای رعایت آنها در جامعه از سوی افراد مسلمان می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: حق، حقوق، حق الناس، آیات قرآن.

لفظ حق در لغت به معانی چندی از جمله نقیض باطل^۱ و مطابقت و موافقت^۲ است؛ ولی ثبوت همراه با تطابق با واقعیت قید مشترک بین همه معانی آن عنوان شده است.^۳ این لفظ در اصطلاح نیز معانی گوناگونی دارد که معنای اصطلاحی مورد نظر ما در این بحث مفهومی است که در برابر تکلیف واقع می‌شود. حق، در این معنی چیزی است که به نفع فرد و بر عهده دیگران است و تکلیف، آن چیزی است که بر عهده فرد و به نفع دیگران است و چنین معنایی که از این کلمه در قلمرو حقوق استفاده می‌شود، مفهومی اعتباری است و تنها در ارتباط با افعال اختیاری انسان‌ها مطرح می‌شود. انسان‌های آزاد و صاحب اختیار یک دسته کارها را باید انجام دهند و باید از دسته دیگری از کارها بپرهیزند و بر محور همین بایدها و نبایدهای حاکم بر رفتار آدمیان، مفاهیمی از قبیل حق و تکلیف زاده می‌شود.^۴

از سویی چنین حقی که در مقابل تکلیف به کار می‌رود به سه بخش کلی حق الله، حق النفس و حق الناس تقسیم می‌شود. حق الناس یا همان حقوق مردم نیز که همگان موظف به مراعات آن در قبال دیگران‌اند، دارای گونه‌ها و مصادیق مختلفی است که همه آنها در اسلام از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. از نظر احکام اسلام جان و مال و آبروی مسلمان حرمت دارد و هیچ کس حق ندارد به ناحق، آنها را مورد تعرض و تجاوز قرار دهد. بخشی از دستورات اسلام در این زمینه در آیات قرآن کریم تبلور یافته است که اگر افراد مسلمان در جامعه اسلامی آنها را مورد توجه قرار دهند و به عمل درآورند، شاهد جامعه‌ای عاری از ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و سرشار از امنیت و آسایش خواهیم بود و معنای روایت مشهور نبوی که می‌فرماید "المسلمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ"؛ مسلمان کسی است که دیگران از دست و زبانش در سلامت باشند" در جامعه تحقق عینی پیدا خواهد کرد.

رعایت حقوق دیگران و عمل به احکام حقوقی اسلام در این زمینه اگر چه با توجه به تعریف حقوق و قوانین حقوقی، امری لازم و واجب است و ترک آن مستلزم عقوبت و مجازات؛ اما

نتیجه این احکام و عمل به آنها در جامعه، نمود اخلاقی نیز دارد و میزان اخلاق‌مداری افراد یک جامعه را نشان می‌دهد. از این رو بیان اهمیت حقوق مردم در منابع اسلامی به منظور مراعات هر چه بیشتر آنها در جامعه به رشد و توسعه اخلاقی آن جامعه هم کمک می‌نماید.

در قرآن کریم آیات فراوانی درباره حقوق افراد مسلمان و وظایف آنان در قبال یکدیگر وجود دارد. این آیات، یا به دلالت مطابقی و یا به دلالت التزامی بیانگر اهمیت حقوق مردم و در نتیجه ضرورت رعایت آنها در جامعه است. تعیین و بیان احکامی مانند حق قصاص و دیه برای انسانها، ممانعت از تصرف در مال دیگران به ناحق و دستور به حفظ حرمت و آبروی دیگران در قرآن کریم از جمله این موارد است. در اینجا به بررسی برخی از این آیات با بهره‌گیری از نظرات مفسران می‌پردازیم.

۱. تشریح حق قصاص در برابر ضرر جانی

از ابتدایی‌ترین و مهم‌ترین حقوق در بین جوامع انسانی، حق برخورداری از امنیت جانی و محترم شمردن جان انسانهاست و خداوند متعال با تشریح حق قصاص یا به تعبیری حق مقابله به مثل، تضمینی اساسی برای رعایت این حق مهم انسانها از سوی افراد دیگر، در جامعه قرار داده است. اگر جان کسی به ناحق گرفته شود خداوند به اولیای آن فرد اجازه و حق قصاص قاتل را داده است تا او که به ناحق، انسانی را از ابتدایی‌ترین حق خود یعنی حق حیات محروم کرده است، خود نیز از این حق محروم شود. این حکم حکیمانه علاوه بر اینکه اهمیت حقوق انسانها را نشان می‌دهد، سبب استمرار حیات و زندگی انسانها نیز می‌شود. چون به عنوان یک عامل پیشگیرانه از وقوع قتل در جامعه عمل می‌نماید. در سوره مبارکه بقره در مورد تشریح حکم قصاص آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَلكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

ای افرادی که ایمان آورده‌اید حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته و مقرر شده است: آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند و او (قاتل) نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) پردازد (و در آن، مسامحه نکند). این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، شاید شما تقوا پیشه کنید. (بقره: ۱۷۸ و ۱۷۹)

در شأن نزول این آیه آمده است:

عادت عرب جاهلی بر این بود که اگر کسی از قبیله آنها کشته می‌شد تصمیم می‌گرفتند تا آنجا که قدرت دارند از قبیله قاتل بکشند و این فکر تا آنجا پیش رفته بود که حاضر بودند به خاطر کشته شدن یک فرد تمام طائفه قاتل را نابود کنند. آیه فوق نازل شد و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد.

این حکم اسلامی، در واقع حد وسطی بود میان دو حکم مختلف که در آن زمان وجود داشت. بعضی قصاص را لازم می‌دانستند و چیزی جز آن را مجاز نمی‌شمردند و بعضی تنها دیه را لازم می‌شمردند، اسلام قصاص را در صورت عدم رضایت اولیای مقتول و دیه را به هنگام رضایت طرفین قرار داد.^۶

در کتب لغت لفظ قصاص به معنای «التقاص فی الجراحات و الحقوق و شیء بعد شیء» یعنی مقابله به مثل در جراحات و حقوق و نیز چیزی پس از چیزی آمده است.^۷ همچنین عبارت «قَصَصْتُ الْأَثَرَ» به «تَتَبَعْتُهُ» یعنی پیگیری و دنبال کردن معنا شده است.^۸

کلمه قِصاص، مصدر قاصَّ یقاصُّ است و از قَصَّ اثره یعنی جای پای او را تعقیب کرد، است. پس اگر قِصاص را قِصاص نامیده‌اند برای این است که جانی را در جنایتش تعقیب می‌کند و عین آن جنایتی که او وارد آورده را بر او وارد می‌آورند.^۹

خداوند متعال در آیه فوق قِصاص را به عنوان حقی برای اولیای مقتول قرار داده است که می‌توانند به موجب آن قاتل را به مجازات قتلی که مرتکب شده به قتل برسانند و البته در کنار آن به امکان گذشت از این حق و عفو قاتل در برابر گرفتن خون‌بها و یا بدون گرفتن آن اشاره نموده است تا نشان دهد قِصاص قاتل تنها راه و حکمی الزامی نیست. همچنین این آیه مسأله مساوات بین قاتل و مقتول را با صراحت مطرح می‌کند و می‌گوید: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن.^{۱۰}

نکات دیگری نیز از این آیه استفاده می‌شود، از جمله اینکه کلمه کُتِبَ در این آیه در مقام جعل حکم وضعی است که اعطاء حق به اولیاء مقتول است نه حکم تکلیفی و معنی اعطاء حق هم این است که صاحب حق می‌تواند اخذ حق کند و می‌تواند از حق خود صرف نظر نماید. دوم اینکه حکم قِصاص اختصاص به مورد عمد دارد پس در مورد خطا یا شبه عمد قِصاص نیست، بلکه تنها دیه است که عبارت است از صد شتر یا هزار گوسفند یا هزار دینار، سوم آنکه این آیه شریفه تنها در مقام بیان حق الناس است و اما حق الله که ثبوت کفاره یعنی عتق رقبه (بنده آزاد کردن) و یا روزه دو ماه پی در پی، یا اطعام شصت مسکین و یا عذاب مخلد باشد در آیات دیگر از جمله آیه ۹۲ سوره نساء بیان شده است. نکته چهارم اینکه کلمه قتلی جمع قتیل بمعنی مقتول است و آیه تنها قِصاص در مورد قتل را متعرض است و حکم جراحات و آسیب به اعضای بدن در آیه دیگری بیان شده است.^{۱۱}

آیه دوم مورد بحث یعنی آیه ۱۷۹ سوره بقره، حکمت تشریح قِصاص را بیان می‌نماید و آن، حفظ حیات جامعه است؛ زیرا قِصاص بهترین مانع برای جلوگیری مردم از جرأت بر قتل نفس است و اگر افراد اجتماعی قطعاً بدانند که هر گاه اقدام به قتل نفس کنند قِصاص می‌شوند، از

ترس آن دست به این جنایت نمی‌زنند. ضمن اینکه اغلب کسانی که دست به آدم‌کشی می‌زنند اشخاص رذل و نانجیب هستند و اگر آنها را قصاص نکنند، چه بسا صدها نفر را به قتل برسانند؛ ولی اگر قصاص شوند، جان بسیاری حفظ می‌شود.^{۱۲} بنابراین تشریح حکم قصاص سبب حفظ جان افراد جامعه و برخورداری از حق حیات که طبیعی‌ترین حق انسانهاست، می‌گردد.

اما همان طور که بیان شد، حکم قصاص مختص به مورد قتل نیست، بلکه هرگونه آسیب جانی و صدمه‌ای که به ناحق بر کسی وارد شود را در بر می‌گیرد و فرد آسیب دیده حق قصاص طرف مقابل را دارد. در مورد حکم قصاص اعضای بدن و صدمات جسمی، خداوند در آیه ۴۵ سوره مائده می‌فرماید:

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾
و بر آنها (بنی اسرائیل) در آن (تورات)، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان است و هر زخمی، قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف نظر کند)، کفار (گناهان) او محسوب می‌شود و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است. (مائده: ۴۵)

البته این حکم که در تورات آمده، مختص به بنی‌اسرائیل نیست و در اسلام نیز با شرایط و جزئیاتی که در کتب فقهی بیان شده جریان دارد که نشان‌گر اهمیت حقوق مردم در زمینه حفظ سلامت جسمی و جانی آنها در اسلام است.

اما نکته مهم در باب حکم قصاص و اهمیت حقوق مردم آن است که همان طور که حفظ و جبران حق فرد صدمه دیده مورد تأکید قرآن کریم است، مراعات حق فرد خاطی و صدمه زننده هم در امر قصاص، لازم و ضروری است. یعنی نباید بیش از مقداری که صدمه وارد کرده یا ستم نموده، به او صدمه زد یا بر او ستم نمود. خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾

و هر کس به شما تجاوز کرد، همان گونه و به همان اندازه بر او تعدی کنید و از خدا پروا کنید (که زیاده روی ننمایید) و بدانید خدا با پرهیزکاران است. (بقره: ۱۹۴)

بنابراین درست است که فرد ظالم یا مقصر باید قصاص شود؛ اما او نیز حقوقی دارد که باید مراعات گردد. نباید بیش از جنایتی که کرده، مجازات شود و نباید علاوه بر قصاص به او زخم زبان زد یا توهین نمود و اینها همه، نشان دهنده اهمیت حقوق مردم حتی مجرمین در اسلام است.

۲. نهی از اکل مال به باطل

از جمله مصادیق حق الناس، حقوق مالی افراد است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید مگر آنکه تجارتی باشد که از روی رضایت میان شما انجام یابد. (نساء: ۲۹)

این آیه مؤمنین را از اینکه اموال یکدیگر را به باطل بخورند، نهی کرده است. مراد از اکل در این آیه، خوردن به معنای متعارف نیست. علامه طباطبائی رحمه الله در توضیح این مطلب می‌فرماید: فلانی مال را خورد، یعنی با تسلط یافتن بر آن، در آن تصرف کرد ... گویا با چنین تصرف و تسلطی آن را نابود می‌کند. همانطور که خورنده غذا در آن تصرف نموده، آن را می‌خورد و از بین می‌برد.^{۱۳}

ایشان همچنین در معنای باطل در این آیه آورده است:

کارهای باطل یعنی کارهایی که مشتمل بر یک غرض صحیح و عقلانی نیستند.^{۱۴}

بنابراین هر گونه تصرف در مال دیگران که بدون حق و بدون مجوز منطقی و عقلانی باشد، ممنوع شناخته شده و در تحت عنوان "باطل" قرار می‌گیرد. در نتیجه هر گونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد و حدود آن کاملاً نامشخص باشد، خرید و فروش

اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد، خرید و فروش وسائل فساد و گناه، همه در تحت این قانون کلی قرار دارند.

استثنای موجود در آیه، تجارت از روی رضایت را از دایره باطل بودن جدا می‌کند و مطابق نظر ایشان، این امر به دو معناست.

اول: اینکه تجارت باشد، یعنی دست به دست شدن مال از راههای مشروع، مانند خرید و فروش و اجاره و رهن و امثال آن باشد.

دوم: اینکه این تجارت به دور از اجبار و زور یا خدعه و تقلب باشد چرا که در این صورت فاقد شرط ترازی خواهد بود.^{۱۵}

از این رو مطابق آیه فوق، تصرف و خوردن اموال دیگران از روی باطل که به روشنی منجر به تضییع حقوق دیگر مسلمانان می‌شود، عملی حرام است و قرآن از آن نهی نموده که التزاماً بر مهم بودن حقوق مردم در نزد خداوند متعال دلالت دارد.

۳. نهی از کم‌فروشی

از بارزترین مصادیق تضییع حقوق دیگران، کم‌فروشی است که خداوند در اولین آیه از سوره مطففین، با هشدار قاطعانه نسبت به آن موضع گرفته است:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يَخْسِرُونَ﴾

وای بر کم‌فروشان. آنان که وقتی برای خود پیمانه می‌کنند، حق خود را بطور کامل می‌گیرند اما هنگامی که می‌خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می‌گذارند. (مطففین: ۱-۳)

در کتب لغت درباره معنای مُطَفِّف آمده است: «هُوَ مُطَفِّفٌ إِذَا كَالَ أَوْ وَزَنَ وَ لَمْ يُوفِ» یعنی مُطَفِّف کسی است که وقتی پیمانه یا وزن می‌کند آن را به تمام انجام نمی‌دهد.^{۱۶} همچنین در معنای التطفیف آمده: «التطفیف أن يؤخذ أعلاه فلا يتم كيله» تطفیف آن است که مقداری از بالای پیمانه برداشته شود و پیمانه سرخالی و ناقص باشد.^{۱۷}

علامه مصطفوی از لغت‌شناسان معاصر در معنای مطففین آورده است:

تطفیف یعنی قرار دادن چیزی به صورت غیر پُر که اطراف آن خالی باشد و بعید نیست که این مفهوم عامی باشد که شامل همه مواردی که تأدیبه و پرداخت کامل در آنها صورت نمی‌گیرد، در هر مورد و موضوعی که باشند، بشود. بنابراین مراد از مطففین در آیه کریمه، کسانی هستند که وظیفه خود را به طور کامل انجام نمی‌دهند و در ادای آن، چه مادی باشد چه معنوی کوتاهی می‌نمایند.^{۱۸}

در معنای آیات دوم و سوم این سوره نیز آمده: الاکتیال من الناس یعنی گرفتن کیل و پیمانانه از مردم و متعدی کردن آن با حرف علی در این آیه، برای افاده معنای ضرر است. کیل نیز به معنای پیمانانه کردن برای دیگران است. استیفاء یعنی گرفتن حق به طور تمام و کمال و الإخسار به معنای انداختن در خسارت و معنای این دو آیه یعنی کسانی که وقتی از مردم، کالایی می‌گیرند حق خود را به تمام و کمال دریافت می‌کنند؛ ولی وقتی می‌خواهند کالایی به مردم بدهند به کیل یا وزن ناقص می‌دهند، و مردم را به خسران و ضرر می‌اندازند.^{۱۹}

همچنین در تفسیر این آیات آمده است: جمله اولی مذموم و حرام نیست که چیزی که انسان خریداری می‌کند مستوفی و کامل بگیرد، بلکه حرمت در جمله دوم است که چون می‌فروشد کم می‌دهد و خسران می‌گذارد که هم فعل حرام است و هم حق الناس و غضب است و بدتر از آن این است که اگر ثمن آن مخلوط به بقیه اموالش شد، تصرف در جمیع آنها حرام است.^{۲۰}

آیه ۸۵ سوره اعراف نیز مضمونی مشابه این آیات دارد. حضرت شعیب علیه السلام در این آیه به قوم خود می‌گوید:

﴿فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾

پس پیمانانه و ترازو را تمام و کامل بدهید و از اشیاء (اجناس و اموال و حقوق) مردم مکاهد و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید.

وجه شباهت این آیه و آیات ابتدایی سوره مطففین در این است که در اینجا به کامل کردن پیمانہ و دقت در ترازو امر شده ﴿فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ﴾ و از کم گذاشتن از اشیاء مردم نیز نهی شده است ﴿لَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ و در سوره مطففین نیز کم گذاشتن از پیمانہ و ترازوی مردم به شدت مورد توبیخ قرار گرفته است ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾.

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر سوره مطففین پس از اشاره به سخن شعیب علیه السلام در آیه مذکور می‌فرماید:

مضمون مجموع دو آیه یک مذمت است و آن این است که مطففین حق را برای خود رعایت می‌کنند؛ ولی برای دیگران رعایت نمی‌کنند و به عبارتی دیگر، حق را برای دیگران آن طور که برای خود رعایت می‌کنند، رعایت نمی‌نمایند و این خود باعث تباهی اجتماع انسانی است که اساس آن بر تعادل حقوق متقابل است و اگر این تعادل از بین برود و فاسد شود، همه چیز فاسد می‌شود.^{۲۱}

باید گفت با توجه به سخن علامه مصطفوی در معنی مطففین و نیز آیه مذکور در سوره اعراف که فرموده: "از اشیاء مردم مکاهید" و شیء، شامل اجناس و اموال و حقوق مردم می‌شود، کم فروشی که قرآن کریم به شدت از آن نهی نموده، فقط در کشیدن وزن و پیمانہ اجناس نیست، بلکه کم‌فروشی شامل تمام موارد، از قبیل کم‌کاری کارمندان ادارات یا کوتاهی آموزگاران مدارس و مراکز آموزشی در وظیفه خود با وجود دریافت حقوق کامل و یا هر کاری که به طور ناقص انجام شود؛ ولی در برابر آن، اجرت کامل دریافت گردد، هم می‌شود. در این موارد شخصی که در وظیفه خود کوتاهی می‌کند ولی حقوقش را به طور کامل دریافت می‌نماید، عملش مصداق کم‌فروشی است و این آیات شامل حال او می‌شود و مدیون فرد یا افرادی است که با این کار، حقی از آنها ضایع کرده است. بنابراین، آیه مذکور نیز با لحن توبیخ و تهدید کم‌فروشان، که حق مردم را پایمال می‌کنند، نشان‌گر اهمیت حقوق مردم در اسلام است.

۴. توصیه به ثبت دیون برای حفظ حقوق مردم

آیه ۲۸۲ سوره مبارکه بقره که مشهور به آیه دین و طولانی‌ترین آیه قرآن کریم است، به صراحت به مؤمنان فرمان داده است که هرگونه بدهی و دین خود را چه کم باشد و چه زیاد ثبت کنند و بر آن نیز شاهد بگیرند و شاهد و کاتب را هم امر به رعایت تقوا و عدالت کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا...﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که دینی را تا مدت معینی (به خاطر گرفتن وام یا داد و ستد) به یکدیگر بدهکار شدید آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای (سند آن را) در میان خودتان به عدالت بنگارد و هرگز نباید نویسنده از نوشتن آن - همان گونه که خدا به وی آموخته - امتناع ورزد، او باید بنویسد و کسی که حق به گردن اوست (بدهکار) املا کند، و از خداوند که پروردگار اوست پروا نماید و از حق چیزی را کم نگذارد ... (بقره: ۲۸۲)

برخی مفسران تا سی پیام مربوط به امور مالی^{۲۲} و برخی تا نوزده حکم و دستور از این آیه استخراج نموده‌اند که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در نخستین حکم می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که بدهی مدت داری (به خاطر وام دادن یا معامله) به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید. از این تعبیر، هم مساله مجاز بودن قرض و وام روشن می‌شود و هم تعیین مدت برای وامها. قابل توجه اینکه در آیه، کلمه "دین" به کار برده شده نه قرض و دین هر گونه بدهکاری را شامل می‌شود، خواه از طریق قرض گرفتن باشد خواه معاملات دیگر مانند اجاره و صلح و خرید و فروش به صورت سلف و نسیه.

۲. این قرار داد باید به وسیله شخص سومی تنظیم گردد و آن شخص هم عادل باشد.

۳. کسی که قدرت بر نویسندگی دارد نباید از نوشتن خودداری کند.

۴. آن کس که حق بر گردن او است، یعنی بدهکار باید صورت قرارداد را بگوید تا کاتب بنویسد چراکه اصولاً همیشه امضای اصلی در اسناد، امضای بدهکار است.
۵. هر گاه کسی که حق بر ذمه او است، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) باشد و یا (به خاطر لال بودن) توانایی بر املاء کردن نداشته باشد، باید ولیّ او املاء کند.
۶. علاوه بر این، باید از کسانی که مورد رضایت و اطمینان طرفین باشند، دو شاهد بگیرند که یا دو مرد باشند و یا یک مرد و دو زن.

۷. بدهی کم باشد یا زیاد باید آن را نوشت چرا که سلامت روابط اقتصادی در همه قراردادها از نظر اسلام مهم است.

۸. هیچگاه نباید نویسنده سند و شهود (به خاطر بیان حق و عدالت) مورد ضرر و آزار قرار گیرند.^{۲۳}

این آیه نشانه دقت نظر و جامعیت اسلام است که در دوره جاهلیت و در میان مردمی عقب افتاده، دقیق‌ترین مسائل حقوقی را مطرح کرده است. حال باید توجه نمود که آیا چنین سفارشی به مؤمنان پیامی جز اهمیت حفظ حقوق مردم و نشان دادن راهی برای جلوگیری از تضییع آنها دارد؟ توصیه به ثبت و ضبط دیون مردم برای جلوگیری از فراموش شدن آنها و نیز پرهیز از به‌راه افتادن نزاع و اختلاف بر سر اصل بدهی و میزان آن در این آیه - که طولانی‌ترین آیه قرآن کریم را با وجود موضوعات و احکام گوناگون به خود اختصاص داده - بهترین دلیل بر اهمیت داشتن چنین حقوقی در نزد خداوند متعال است.

از سوی دیگر با اندک نگاهی به پرونده‌های محاکم قضایی و اختلافات مردم در زمینه امور مالی مشاهده می‌کنیم که بخش زیادی از این پرونده‌ها مربوط به رعایت نکردن همین دستور قرآنی است. اگر هرگونه بدهی و دینی بین افراد، به صورت مستند مکتوب می‌شد و نیز طلبکار و بدهکار و شهود و کاتبان، همان‌طور که خداوند در این آیه فرموده تقوای الهی را رعایت می‌کردند، شاهد این همه نزاع بر سر امور مالی بین طلبکاران و بدهکاران نبودیم.

در روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: سه دسته‌اند که خداوند دعایشان را مستجاب نمی‌کند، بلکه آنها را ملامت و توبیخ می‌نماید ... سوم: کسی که خداوند متعال به او سفارش کرده در مورد دین خود با گرفتن شاهد و نوشته احتیاط کند؛ ولی این کار را انجام نداده و مالش را به فردی غیر مطمئن و بدون گرفتن وثیقه داده است و آن فرد چنین دینی را انکار نموده یا از مقدار آن کاسته است و حال این شخص دعا می‌کند که خدایا مالم را به من برگردان! خداوند عزوجل می‌فرماید: بنده من، به تو تعلیم دادم که چگونه برای مالت وثیقه بگیری تا محفوظ بماند و در معرض تلف شدن واقع نشود؛ ولی تو از این کار سرباز زدی و اکنون به درگاه من دعا می‌کنی، در حالی که اموالت را ضایع و تلف نموده‌ای و با سفارش من مخالفت کرده‌ای پس من نیز دعایت را مستجاب نمی‌کنم!^{۲۴}

۵. نهی از خوردن مال یتیم

از قبیح‌ترین مصادیق ظلم در حق دیگران، ستم نمودن در حق یتیمان و تعدی به اموال آنهاست که قرآن کریم در آیه دوم سوره نساء از آن نهی فرموده و آن را گناهی بزرگ شمرده است: ﴿وَأْتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾ (نساء: ۲)؛ و اموال یتیمان را (هنگامی که به حد رشد رسیدند) به آنها بدهید و اموال بد (خود) را، با اموال خوب (آنها) عوض نکنید و اموال آنان را همراه اموال خودتان نخورید، زیرا این گناه بزرگی است.

یکی از حقوق لازم الرعایه در جامعه، حق کودکان یتیم است. در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون پدرانی از دنیا می‌روند و فرزندان صغیری از آنها باقی می‌مانند که طبق دستور اسلام سرپرستی از آنها و حفظ اموالشان بر عهده ولیّ آنان است. خداوند در این آیه خطاب به سرپرستان ایتم سه دستور مهم در باره اموال آنان داده است تا مبدا حقی از آنان ضایع شود. همچنین در آیه‌ای دیگر، خورندگان مال یتیم را خورندگان آتش معرفی نموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾ (نساء: ۱۰)؛ در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند.

۶. امر به ادای حقوق مالی افراد مختلف

قرآن کریم در مورد حفظ حقوق مالی مردم گاهی به صورت کلی و عمومی سخن گفته است. مانند آنجا که از اکل مال به باطل نهی کرده و فرموده:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ (بقره: ۱۸۸)؛ اموالتان را در بین خود به باطل مخورید.

و گاهی نیز از افراد و گروه‌های خاصی نام برده و دستور داده است که حقوق مالی آنها را ادا کنیم.

﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ (اسراء: ۲۶)؛ حق خویشاوند و تهیدست و در راه‌مانده را ادا کن و هرگز اسراف و تبذیر مکن.

یکی از حقوقی که رعایت آن بر انسان مسلمان واجب است، حق خویشاوندان است. اسلام بر جویا شدن از احوال خویشاوندان و رسیدگی به امور و حل مشکلات آنها تأکید فراوان نموده و از آن با عنوان صلّه رجیم یاد کرده است و برای کسی که صلّه رجیم را به جا آورد، آثار مهمی در زندگی از قبیل طول عمر و زیاد شدن روزی برشمرده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

صِلْ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مَاءٍ وَ أَفْضَلُ مَا تُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا وَ صِلَةُ الرَّحِمِ مَنَسَاءٌ فِي الْأَجَلِ مَحَبَّةٌ فِي الْأَهْلِ؛^{۲۵} صلّه رجیم کن اگر چه با جرعه‌ای از آب باشد و بهترین چیزی که می‌توانی با آن به خویشاوندان رسیدگی کنی، خودداری از اذیت و آزار آنهاست. صلّه رجیم مرگ را به تأخیر می‌اندازد و جلب محبت خانواده و اهل را به دنبال دارد.

و نیز در روایت دیگری می‌فرمایند:

«إِنَّ صِلَةَ الرَّحِمِ تُرَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ وَتُيسِّرُ الْحِسَابَ وَتَدْفَعُ الْبُلُوَى وَتَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»^{۲۶}
 صله رحم و ارتباط با بستگان موجب پاکیزه شدن اعمال، رشد اموال، آسانی حساب، دفع گرفتاری و افزایش رزق و روزی است.

موضوع آیه فوق، انفاق و توجه به حقوق مالی خویشاوندان و نیز افراد تهیدست و در راه مانده در جامعه است. این آیه بر ادای حقوق افراد ذکر شده تأکید می‌کند و یادآوری می‌نماید که ما در جامعه نسبت به آنان مسئولیم و در صورت کوتاهی در انجام وظیفه خود، گرفتار حق‌الناس خواهیم شد.

آیه دیگری که بر پرداخت حق مالی یک گروه خاص تأکید کرده، آیه چهارم سوره نساء است:
 ﴿وَأْتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾ (نساء: ۴)؛
 مهریه زنان را به عنوان بدهی یا عطیه به آنان بپردازید. پس اگر چیزی از آن را از روی رضایت خاطر به شما بخشیدند، حلال و گوارا مصرف کنید.

در شرح این آیه آمده است:

"نحله" در لغت به معنی بدهی و دین آمده، و به معنی بخشش و عطیه نیز هست. آیه فوق اشاره به یکی از حقوق مسلم زنان می‌کند و تأکید می‌نماید که "مهر زنان را به طور کامل همانند یک بدهی بپردازید" یعنی همان‌طور که در پرداخت سایر بدهی‌ها مراقب هستید که از آن چیزی کم نشود، در مورد پرداخت مهر نیز باید همان حال را داشته باشید.^{۲۷}

مهریه زنان به حق مالی آنهاست و در صورت مطالبه آن، شوهر موظف است آن را فوراً پرداخت نماید. اما غالباً این حق مالی به صورت دین و بدهی بر گردن مردان است. اسلام این حق زن را محترم شمرده و بر ادای آن تأکید کرده تا مبادا مانند دوران قبل از اسلام و عصر جاهلیت کسی آن را پایمال کند و به این وسیله به زن ظلم نماید.

با توجه به این مطالب، آیات مذکور نیز بیانگر وجهی دیگر از حق‌الناس و اهمیت آن است.

۷. دعوت به رعایت قراردادها

از زمینه‌های پیدایش حق برای مردم، قراردادها و پیمانهایی است که با هم امضاء می‌کنند و در آنها حقوق و تکالیفی برای خود معین می‌نمایند که طرفین، ملزم به مراعات مفاد آن هستند. خداوند در اولین آیه شریفه از سوره مائده به مؤمنان فرمان داده است وقتی با فرد یا افرادی دیگر قراردادی منعقد می‌کنند به آن پایبند باشند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ (مائده: ۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به پیمانها و قراردادها (ی خود) وفا کنید.

از عمومیت لفظ عقود و مطلق بودن جمله می‌فهمیم که آیه فوق دلیل بر وجوب وفا به تمام پیمانهایی است که میان افراد انسان با یکدیگر و یا افراد انسان با خدا بسته می‌شود و به این ترتیب تمام پیمانهای الهی و انسانی و پیمانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و تجاری و زناشویی و مانند آن را در بر می‌گیرد و مفهوم کاملاً وسیع دارد که به تمام جنبه‌های زندگی انسان ناظر است. حتی عهد و پیمانهایی را که مسلمانان با غیر مسلمانان می‌بندند نیز شامل می‌شود. البته قراردادهایی مورد نظر است که بر طبق موازین صحیح و شیوه عقلاء بسته شده باشند و فرقی نمی‌کند که این نوع قراردادها در گذشته هم بوده‌اند یا مانند عصر ما در قالب شرکتها و معاملات جدید مثل صنعت بیمه و ... به صورت نو مطرح شده باشند.^{۲۸}

قراردادها یا عقود از لحاظ فقهی و از یک نگاه به لازم، جایز و خیاری تقسیم می‌شوند. عقد لازم آن است که هیچ‌یک از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشند مگر در موارد مشخص، عقد جایز آن است که هر یک از طرفین بتواند هر وقتی بخواهد آن را فسخ کند و عقد خیاری آن است که برای طرفین یا یکی از آنها و یا برای شخص ثالثی اختیار فسخ باشد.^{۲۹} با توجه به این اقسام هر چند حق و تکلیف ایجاد شده در آنها برای هر یک از طرفین، ممکن است الزامی و یا قابل فسخ باشد؛ اما هر سه نوع عقد در اصل ایجاد حق و تکلیف یا تعهد برای طرفین یکسان هستند. از همین رو عقود یا قراردادها با توجه به نوع و محتوای آن، بخشی از حقوق مردم را در

زمینه‌های گوناگون در خود جای داده‌اند و در صورت عدم رعایت تعهدات ناشی از آنها حقوق مردم تضییع می‌شود و قرآن کریم در این آیه با امر به وفای به تعهدات و پیمانها، در حقیقت به رعایت حقوق مردم فرمان داده است.

۸. امر به ادای امانات

رعایت امانت و پرهیز از خیانت در آن، یکی از راههای احترام به حقوق مردم و حفظ آنهاست. چرا که خیانت در امانت موجب تضییع حقوق مردم می‌شود. از این رو اسلام بر رعایت امانتداری بسیار تأکید کرده که آیه ۵۸ از سوره نساء تنها یکی از دستورات اسلام در این زمینه است.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (نساء: ۵۸)؛ خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. خداوند، اندرزه‌های خوبی به شما می‌دهد. خداوند، شنوا و بیناست.

امانت معنای وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادی و معنوی را شامل می‌شود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچ‌کس خیانت نکند، خواه صاحب امانت، مسلمان باشد یا غیر مسلمان. در روایتی نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به ادای امانت نسبت به برّ و فاجر یعنی نیکوکار و بدکار امر فرموده‌اند.^{۳۰}

در تفسیر مجمع البیان در ذکر مصادیق امانت در این آیه آمده است:

گفته شده این آیه در باره هر نوع امانتی است که به دست انسان سپرده شود. خواه امانت الهی یعنی اوامر و نواهی او باشد و خواه امانت مردم از قبیل مال یا غیر مال باشد و نیز گفته شده مقصود از امانت، وُلاة الامر یا حاکمان هستند که به فرمان خداوند باید ملاحظه حال مردم را داشته باشند و آنها را به راه دین و شریعت وادار کنند. این قول از امامین صادقین علیهم السلام هم روایت شده است.^{۳۱}

بنابراین، امانت مصادیق متعددی دارد که مطابق این تفسیر که برگرفته از روایات معصومین علیهم السلام نیز هست، یکی از آنها ولایة الأمر یا همان زمامداران جامعه است. بحث ما مربوط به اهمیت حق الناس است که یکی از وجوه اهمیت آن، از همین آیه یعنی سپردن و ادای امانت به اهل آن استفاده می‌شود. در این مورد باید گفت اگر رهبری و زمام یک جامعه به دست افراد نااهل و ظالم و نالایق سپرده شود، بسیاری از حقوق مردم از جمله جان و مال و ناموس آنان در معرض خطر و ضایع شدن قرار می‌گیرد و دین و شریعت نیز که حافظ اصلی حقوق مردم است، مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد. از این رو یکی از مهمترین موارد ادای امانت، اعطای مسئولیت‌ها به افراد شایسته و در نتیجه انجام رفتار عادلانه از سوی آنان و حفظ حقوق و حرمت مردم است. در مورد مصادیق دیگر امانت مانند مال و اسرار مردم نیز همین گونه است و اگر کسی نسبت به آنها خیانت بورزد، در واقع حقوق آنان را پایمال نموده است. از این رو توصیه به امانتداری در هر زمینه‌ای نشان از اهمیت دادن به حقوق مردم است.

۹. ورود به منازل با کسب اجازه

حقوق انسانها فقط منحصر در حقوق مالی و مادی نیست. بلکه حقوق معنوی و مراعات حرمت و شخصیت افراد و نیز احترام به حریم خصوصی آنان هم بخشی دیگر از حقوق انسانهاست که قرآن کریم این حقوق را نیز مانند بخش اول مورد تأکید قرار داده و بر اهمیت آن پای فشرده است. قرآن کریم در آیات ۲۷ و ۲۸ از سوره نور می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُوَدِّنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (نور: ۲۷ و ۲۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان وارد نشوید تا آن که اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام گویند. این برای شما بهتر است، باشد که متذکر شوید. پس اگر کسی را در آن نیافتید به آنجا وارد

نشوید تا به شما (از جانب صاحبش) اجازه داده شود. و اگر گفته شد بازگردید، باز گردید که آن برای شما پاکیزه‌تر است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست.

در این آیات بخشی از آداب معاشرت و دستورهای اجتماعی اسلام بیان شده است. می‌دانیم که در یک جامعه، انسانها ناگزیر از ارتباط و رفت و آمد با یکدیگر هستند. هر فرد با دیگر افراد خانواده اعم از پدر، مادر، برادران و خواهران و نیز با همسایگان و آشنایان ارتباط و معاشرت دارد. دین اسلام برای این معاشرتها و ارتباطها با دیگران آداب و شرایطی بیان کرده و برای هر فرد حق و حقوقی در این مورد قرار داده است. والدین، همسایگان و عموم برادران دینی از نظر چگونگی برخورد و معاشرت با آنان دارای حقوقی خاص هستند که احترام و حفظ حرمت آنان یکی از آنهاست. مطابق احکام اسلام اعم از آیات قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام بخشی از این حقوق، الزامی و بخشی نیز استحبایی و دارای توصیه اخلاقی است. رساله حقوق امام سجاد علیه السلام را می‌توان به عنوان منشوری از حقوق افراد مختلف جامعه برشمرد که بخشی از توصیه‌های اسلام را در این موضوع دربر دارد.

در آیه مورد بحث طرز ورود به خانه‌های مردم و چگونگی اجازه ورود گرفتن به عنوان یکی از آداب معاشرت که موجب حفظ حقوق و حرمت آنان است، بیان گردیده است. *تفسیر المیزان* درباره استیناس که در این آیه بیان شده، آورده است:

انس به هر چیز و به سوی هر چیز به معنای الفت گرفتن به آن و آرامش یافتن قلب به آن است و کلمه استیناس به معنای عملی است که به این منظور انجام شود، مانند: استیناس برای داخل شدن خانه به وسیله نام خدا بردن و یا الله گفتن، یا تنحج کردن و امثال آن، تا صاحب خانه بفهمد که شخصی می‌خواهد وارد شود و خود را برای ورود او آماده کند، چه بسا می‌شود که صاحب خانه در حالی قرار دارد که نمی‌خواهد کسی او را به آن حال ببیند و یا از وضعی که دارد با خبر شود.^{۳۲}

از اینجا معلوم می‌شود که مصلحت این حکم پوشاندن عیوب مردم و حفظ کرامت ایمان است، وقتی شخص داخل شونده هنگام ورودش به خانه دیگران، استیناس کند و صاحب خانه را از ورود خود آگاه سازد و بعد از داخل شدن سلام کند، در حقیقت او را در پوشاندن آنچه باید ببوشاند کمک کرده و او را نسبت به خود ایمنی داده و روشن است که استمرار این شیوه پسندیده، مایه استحکام اخوت و الفت و همکاری همگانی در اظهار خوبیها و پوشاندن بدیهاست.^{۳۳}

اگر بنا باشد هر کس سر زده وارد خانه و محیط زندگی مردم شود و به حریم امن آن تجاوز کند، دیگر آزادی و استراحت و آرامشی برای افراد وجود نخواهد داشت. از این رو طبق این دستور خداوند و برای حفظ امنیت و آرامش زندگی خصوصی مردم، باید قبل از ورود به منزل دیگران از صاحبخانه اجازه گرفت.

در مورد این موضوع روایات فراوانی نیز نقل شده است:

شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید آیا برای ورود به منزل مادرم اجازه بگیرم؟ فرمود: بله، گفت: در خانه جز او کسی نیست و جز من خادمی ندارد. حضرت فرمود: آیا دوست داری مادرت را برهنه ببینی؟ گفت نه. فرمود: پس اجازه بگیر.^{۳۴}

همچنین روایت شده اجازه گرفتن سه مرتبه باشد تا اهل خانه فرصت جمع و جور کردن خود را داشته باشند.^{۳۵}

همه این نکات و دستورات اخلاقی و اجتماعی اسلام نشان دهنده اهمیت و حرمت حقوق مختلف انسانهاست که باید از سوی دیگران مراعات شوند.

۱۰. نهی از هتک حرمت افراد

همان طور که اشاره شد، علاوه بر جان و مال انسان، حقوق دیگر او از جمله عرض و آبروی او نیز محترم است و اسلام ریختن آبروی انسانها و به خصوص مؤمنین را گناهی بسیار بزرگ شمرده و از آن نهی کرده است. آیه ۱۱ سوره مبارکه حجرات به همین مطلب اشاره دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءِ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (حجرات: ۱۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند.

در این آیه از سه عمل ناپسند اخلاقی که به شخصیت و کرامت انسان صدمه می‌زند و موجب بروز کینه‌توزی و اختلاف نیز می‌گردد، نهی شده است: "تمسخر، عیبجویی، القاب زشت." سخریه به معنای استهزاء است و استهزاء عبارت است از بیان چیزی که موجب تحقیر و خوارشمردن کسی شود. حال چه این کار به وسیله زبان صورت بگیرد چه با اشاره و چه با انجام فعلی به قصد تقلید از او به طوری که بینندگان و شنوندگان، بالطبع از آن سخن و یا اشاره و یا تقلید بخندند.^{۳۶}

لمز که مصدر تلمزوا است به معنی عیب و زشتی مردم است، یعنی از کسی که عیبجویی‌اش جایز نیست، عیب جویی نمودن. کلمه نَبَزَ نیز به معنای لقب است و به لقب‌های زشت اختصاص دارد و تنابُز که باب تفاعل و طرفینی است، به معنای این است که مسلمانان به یکدیگر لقب زشت از قبیل فاسق، سفیه و امثال آن بدهند.^{۳۷}

در واقع این آیه از استهزاء و سخریه که غالباً از حس خود برتری‌بینی و غرور سرچشمه می‌گیرد و از عیب جویی و طعنه زدن که نوعی هتک حرمت و توهین به شخصیت افراد است و نیز دادن القاب زشت به دیگران که سبب تحقیر آنان می‌شود، نهی فرموده است تا احترام و شخصیت و حقوق دیگران حفظ شود.

۱۱. نهی از بدگمانی، تجسس و غیبت

آیه ۱۲ سوره حجرات، سه حکم در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی که با حقوق افراد ارتباط دارد، مطرح شده است که عبارتند از: اجتناب از گمان بد، تجسس و غیبت.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَوْ يَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾ (حجرات: ۱۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! در حالی که از این کار نفرت دارید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

منظور از اجتناب از ظن و گمان، نهی از ترتیب آثار بر آن است، چرا که ظن و گمان به خودی خود یک نوع ادراک نفسانی است که بدون اختیار در ذهن انسان واقع می‌شود.^{۳۸} از این رو در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده که راه فرار از سوء ظن این است که به آن جامه عمل نپوشانید.^{۳۹} همچنین در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که: امر برادر دینی‌ات را بر نیکوترین وجه قرار بده و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر، ما دام که می‌توانی محمل نیکی برای آن بیابی.^{۴۰}

تجسس نیز یعنی جستجوگری و کاوش در امور پوشیده و پنهان مردم برای اطلاع از آنها.^{۴۱} بعضی از مفسرین گفته‌اند اینکه خداوند بلافاصله بعد از نهی از ترتیب اثر دادن به ظن و گمان، از تجسس در امور مسلمانان نهی نموده، به این خاطر است که برخی نگویند ما برای اینکه در ظن و گمان خود نسبت به دیگران به یقین برسیم و با صرف گمان، عیبی را به آنان نسبت ندهیم، پس به سراغ کاوش و تحقیق در مورد عیوب و امور پنهان آنان برویم! در واقع خداوند فرموده است: از ظن خود پیروی نکنید و در معایب مردم نیز به دنبال کسب یقین نباشید.^{۴۲}

در سومین و آخرین دستور این آیه خداوند می‌فرماید: هیچ‌کدام از شما دیگری را غیبت نکند و برای اینکه قبیح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند، آن را تشبیه به خوردن گوشت مرده برادر نموده است. اما غیبت چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی معنای غیبت را چنین بیان فرموده‌اند:

غیبت آن است که از برادر مسلمانان به گونه‌ای یاد کنی که خوش ندارد و از آن ناراحت شود.^{۴۳} روشن است که نهی از غیبت و تجسس و ظن و گمان برای رعایت حقوق مردم و حفظ کرامت و حیثیت افراد است که نشان دهنده اهمیت این حقوق در نزد خداوند متعال است.

اسلام از این جهت از غیبت نهی فرموده که غیبت اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می‌سازد و از صلاحیت داشتن آن آثار صالحی که از هر کسی توقعش می‌رود ساقط می‌کند و آن آثار صالح عبارت است از اینکه هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر رابطه برقرار کند و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری با او یکی شود و ترسی از ناحیه او به دل راه ندهد و او را انسانی عادل و صحیح بداند و در نتیجه با او مأنوس شود. نه اینکه از دیدن او بیزار باشد و او را فردی پلید بشمارد؛ اما اگر انسان در اثر غیبت و بدگویی از دیگری بدش بیاید و او را شخصی معیوب ببیند، به همین مقدار با او قطع رابطه می‌کند و این قطع رابطه را هر چند اندک باشد، وقتی در بین همه افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می‌فهمیم که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده، پس در حقیقت عمل غیبت و این بلای جامعه سوز به منزله خوره‌ای است که در بدن شخص راه یابد، و اعضای او را یکی پس از دیگری بخورد، تا جایی که به کلی رشته حیاتش را قطع سازد.^{۴۴}

آیاتی که بیان شد تنها بخشی از آیات قرآن کریم در این زمینه است که اهمیت حقوق مردم یا حق‌الناس را در مصادیق گوناگون آن مورد اشاره قرار داده‌اند. آیاتی دیگر نیز وجود دارند که از کتمان حق، ظلم و تعدی، کتمان شهادت، رباخواری، قتل نفس، قتل اولاد، ضرر رساندن به دیگران، نجوا کردن، گمراه نمودن مردم و موارد دیگر نهی کرده‌اند.^{۴۵} این آیات و بعضی آیاتی که

احکام حدود و دیات مانند قطع دست سارق را بیان کرده‌اند، هر یک به شکلی در ارتباط با حقوق مردم و اهمیت حفظ و مراعات آن هستند که خود دلیلی دیگر بر جایگاه والای حقوق انسان‌ها در دین مبین اسلام است و ما به دلیل پرهیز از طولانی شدن بحث از ذکر آنها صرف نظر می‌نماییم و علاقه‌مندان را به تفاسیر این آیات ارجاع می‌دهیم.

حقوقی که مورد اشاره قرار گرفت، از حقوق لازم و واجب افراد مسلمان نسبت به یکدیگر است که مراعات آنها ضروری است و بسیاری از حقوق دیگر نیز هست که در متون اسلامی مورد تأکید قرار گرفته ولی جنبه استجابی دارند. اگر افراد جامعه همین حقوق واجب را که گریزی از مراعات آن نیست - چه اینکه منجر به عقوبت دنیوی یا اخروی می‌گردد - رعایت کنند، شاهد جامعه‌ای نمونه از لحاظ اخلاق و رفتار اسلامی و انسانی خواهیم بود.

نتیجه:

منابع اسلامی همچون قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام ضمن برشمردن حقوق و وظایف اخلاقی مسلمانان نسبت به یکدیگر، به سایر حقوق و تکالیف دینی و اجتماعی و عرفی آنان که جنبه الزامی دارند نیز اشاره کرده و ضرورت و اهمیت مراعات آنها را خاطر نشان ساخته‌اند. از جمله، در آیات فراوانی از قرآن کریم مصادیق مختلفی از حق الناس در عرصه‌های گوناگون و در امور مربوط به جان و مال و آبروی انسانها، مورد اشاره قرار گرفته و بر وظیفه مسلمانان نسبت به رعایت آنها تأکید شده است. این آیات از سویی نسبت به پیامد سوء دنیوی و اخروی تزییع این حقوق نیز هشدار داده‌اند که در مجموع با بررسی آنها در قرآن کریم، اهمیت حقوق مردم در آیات الهی به خوبی روشن می‌گردد.

پی نوشت ها:

۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۳، ص ۶.
۲. راغب اصفهانی، ابوالقاسم، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۴۶.
۳. مصطفوی، سید حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۲۶۲.
۴. مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۲۷.
۵. برقی، احمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۵.
۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۰۳.
۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۵، ص ۱۰.
۸. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۰۵.
۹. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۳۲.
۱۰. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۰۴.
۱۱. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.
۱۲. همان، ص ۳۱۸.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۱۷.
۱۴. همان.
۱۵. مدرسی، سید محمدتقی، تفسیر من هدی القرآن، ج ۲، ص ۶۴.
۱۶. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۷۴.
۱۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۷، ص ۴۰۶.
۱۸. مصطفوی، سید حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۸۸.
۱۹. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۳۰.
۲۰. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۴.
۲۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۲۹.
۲۲. قرائتی، محسن، تفسیر نور، ج ۱، ص ۴۵۵ تا ۴۵۸.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۸۳ تا ۳۸۹.
۲۴. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۶۳.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۱۵۱.

۲۶. همان، ص ۱۵۷.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۶۲.
۲۸. همان، ج ۴، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.
۲۹. این مطلب در قانون مدنی ایران در مواد ۱۸۵ تا ۱۸۷ هم آمده است.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۶۳۶.
۳۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۹۸.
۳۲. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۰۹.
۳۳. همان.
۳۴. حویزی، عبدعلی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۸۶.
۳۵. رازی، فخرالدین، تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۳۵۷.
۳۶. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۳۲۱.
۳۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۰۳.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۸۴.
۳۹. فیض کاشانی، محسن، محجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۹.
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲.
۴۱. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۳۲۳.
۴۲. رازی، فخرالدین، تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۸، ص ۱۱۰.
۴۳. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۱.
۴۴. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۳۲۴.
۴۵. رجوع شود به آیات: بقره: ۱۵۹ و ۱۹۰ و ۲۷۸، آل عمران: ۷۱، مائده: ۳۸ و ۱۰۶، لقمان: ۶، مجادله: ۱۰ و ۹، طلاق: ۷ و ۶ و ...

منابع:

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۳ش.
۲. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۳. برقی، احمد بن خالد، المحاسن، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، آل البیت، ۱۴۰۹ق.
۵. رازی، فخر الدین، تفسیر مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۶. راغب اصفهانی، ابوالقاسم، مفردات الفاظ القرآن، دمشق، دار القلم، ۱۴۱۶ق.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۹. طیب، سید عبدالحسین، اظیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ش.
۱۰. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹ق.
۱۲. فیض کاشانی، مولی محسن، محجة البیضاء، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳ق.
۱۳. فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر، قم، دار الهجرة، ۱۴۱۴ق.
۱۴. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، ۱۳۸۳ش.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲ش.
۱۶. مدرسی، سید محمد تقی، تفسیر من هدی القرآن، تهران، دار محبی الحسین، ۱۴۱۹ق.
۱۷. مصباح یزدی، محمد تقی، حقوق و سیاست در قرآن، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۷ش.
۱۸. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۸ش.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۴ش.